

نان سنگگ

نمایشنامه

نوشته‌ی

فریده فرجام



اسرار و فرارید

اشخاص بازی:

- | | |
|------------------|-------------|
| ۱۳ ساله | ۱. پسریچه |
| پیرمرد | ۲. بقال |
| مرد جوان ۲۴ ساله | ۳. مأمور |
| دو مرد جوان | ۴. دو مأمور |
| ۳۰ ساله | ۵. مادر |

زمان - نیمه شب تا سحر. یکی از ماه‌های تابستان.

مکان - کوچه و خیابانی در جنوب تهران.

تاریخ - سال ۱۳۴۷

جلوی صحنه کوچه و انتهای آن
خیابان است. کوچه‌ای این دو را در
وسط صحنه به هم متصل می‌کند.

سر کوچه، دست راست، دکان بقالی
و دست چپ، دکان نانوايي است.
دکان‌ها رو به تماشاچي دارند.

دکان نانوايي بسته و درش قفل
است. دکان بقالی بسته است؛ اما نور
ضعيفی از زیر درش دیده می‌شود.

نور صحنه، تاریک و روشن است.
در طول بازی، نور روی حرکت
بازیگران و اشیاء قوی‌تر می‌شود.

طرح ساده‌شده‌ی کوچه و دکان‌ها
جلوی زمینه‌ی سیاه قرار دارد.

کن... خوابی؟ (گوش می دهد) درو واز کنین... منم...
کامی... (در را تکان می دهد) خوابین؟

نور روی قفل را روشن می کند.
پسریچه قفل را می بیند.

ا... چرا درو قفل کردین؟ نیستین؟

به اطراف نگاه می کند، نور دکان
بقالی را می بیند. به طرف بقالی می رود.

(در می زند) آقا... بیداری؟ (خم می شود. از زیر در
نگاه می کند. سعی می کند داخل دکان را ببیند.) آقا؟...
چراغت روشنه... بیداری؟ (مکث) جواب بده دیگه...
بی زحمت (مکث) خوابی؟ (بلندتر) پا شو... درو واز
کن دیگه. (بلند می شود. به در دکان می زند)

(از داخل دکان) چیه؟... چی می خوای بچه؟
درو واز کن تا بگم.

از داخل دکان، صدای پای بقال
شنیده می شود. پسریچه می رود در

پسریچه

صحنه آرام روشن می شود. از داخل
بقالی صدای قدم های آهسته و جابه جا
شدن اشیاء شنیده می شود.

بعد از مدتی، پسریچه ای از خیابان
انتهای صحنه می پیچد توی کوچه و
در تاریک و روشن جلو می آید.

پسریچه شلوار کتانی، عرق گیر
سفید به تن و دم پایی پلاستیکی به پا
دارد.

پسریچه جلوی نانوايي می ایستد.
جلو می رود. از لای در نگاه می کند.
به در دکان می زند.

پسریچه

بقال

پسریچه

آقا جواد... اون جایی؟ (مکث) شاطر آقا، درو واز

پسریچه